

بازسازی اسلامی حقوق بشر*

نویسنده: دکتر محمد لگنهاوزن / مترجم: مهدی منتظر قائم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لِمَا تَمَوُّنُنَّ الْأَوْلِيَاءَ وَ انْتُمْ مُسْلِمُونَ»

(آل عمران ۱۰۲)

واژه «حق» به معنای جدید «حقوق انسان»، «حقوق مصرف کننده» و حتی «حقوق حیوانات» که روزنامه‌های ما را پر کرده است، در قرآن یافت نمی‌شود. معنای «حق» در منابع اسلامی - قرآن و احادیث، ناشی از تکلیف شخص است و یا به خاطر نظم موزون و دارای سلسله مراتب جهان، شایسته انسان است. «حقی» که در آیه بالا ذکر شده: «حق خداست که از او پروا کنند» و «حقی» که در رساله منسوب به امام سجاد علیه السلام،

* - ترجمه مقاله «The Islamic Righting of Human Rights» از کتاب Contemporary Topics of Islamic Thought - نشر سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

رسالة الحقوق،^(۱) به کار رفته است، به همین معنا می باشد:

أَكْبَرُ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَيْكَ مَا أَوْحَىٰ لِنَفْسِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ مِنْ حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ
الْحُقُوقِ وَمِنْهُ تَفَرَّعَ. ثُمَّ أَوْحَىٰ عَلَيْكَ لِنَفْسِكَ مِنْ قَرْنِكَ إِلَىٰ قَدَمِكَ عَلَىٰ اخْتِلَافِ
جَوَارِحِكَ. فَجَعَلَ لِبَصْرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِسَمْعِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِللِّسَانِ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِيَدِكَ
عَلَيْكَ حَقًّا وَلِرِجْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِیَبْطِنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِفَرْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا. فَهَذِهِ، الْجَوَارِحُ
السَّبْعُ الَّتِي بِهَا تَكُونُ الْأَفْعَالُ.

ثُمَّ جَعَلَ عَزًّا وَجَلًّا لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حَقًّا فَجَعَلَ لِصَلَاتِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِصَوْمِكَ
عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِصِدْقَتِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِهُدْيِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حَقًّا.
ثُمَّ تَخْرُجُ الْحُقُوقُ مِنْكَ إِلَىٰ غَيْرِكَ مِنْ ذَوِي الْحُقُوقِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْكَ. وَأَوْحِيهَا عَلَيْكَ
حُقُوقُ أُمَّتِكَ، ثُمَّ حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ، ثُمَّ حُقُوقُ رَحِمِكَ.^(۲)

یکی از چالش های اصلی که دنیای جدید غرب برای جهان اسلام پیش آورده،
مربوط به موضوع حقوق به ویژه حقوق بشر است؛ در این مقاله من می خواهم این چالش
را بررسی کنم و نشان بدهم که وجهه مذهبی اسلام چگونه می تواند به آن پاسخ دهد.

چالش سیاسی

این چالش علاوه بر این که سیاسی است، اخلاقی هم هست. سیاست خارجی ایالات
متحده در طول دهه های گذشته قرن بیستم روی موضوع های حقوق بشر و دموکراسی
متمرکز شده است. البته این سیاست، هماهنگ نبوده است. همان طور که ساموئل
هانتینگتون (Samuel P. Huntington) یاد آوری می کند، «شبه تناقض دموکراسی»
آرزوی غرب را در برقراری دموکراسی پس از جنگ سرد جهانی تضعیف کرده است.
منظور او در «شبه تناقض دموکراسی»، این است که ممکن است حکومت های منتخب
دموکراتیک در جوامع غیر غربی، قلمرو نفوذ سیاسی غرب را محدود کنند و از همکاری
با اقدامات سیاست غربی اجتناب نمایند. هانتینگتون می نویسد:

«وقتی ارتش الجزایر در ۱۹۹۲ دخالت کرد و انتخاباتی را که جبهه بنیادگرای نجات
اسلامی^(۳) به وضوح در آن پیروز می شد، باطل نمود، غرب آسوده خاطر شد. و وقتی
که حزب بنیادگرای رفاه^(۴) در ترکیه و حزب ملی گرای بی جی پی^(۵) در هند بعد از

موفقیت در پیروزی انتخاباتی در سال ۱۹۹۵ و ۹۶ از رسیدن به قدرت منع شدند، غرب خاطر جمع شد. اما از طرف دیگر، ایران پس از انقلاب، در بعضی از جهات یکی از دموکراسی‌ترین رژیم‌های جهان اسلام را دارد. همچنین انتخابات رقابتی در بسیاری از کشورهای عربی، از جمله سعودی و مصر، قریب به یقین، حکومت‌های به ارمغان می‌آورد که در مورد تمایل به غرب، با اسلاف غیر دموکراتیک خود، بسیار کمتر هم فکر هستند.^(۶)

به هر حال، علی‌رغم ناهماهنگی در سیاست‌های غربی، این نکته باقی می‌ماند که حکومت‌های غربی به شدت به اتکای به حقوق بشر ادامه می‌دهند تا سیاست‌های خود را توجیه کنند. ناهماهنگی‌هایی که هانتینگتون تذکر داده، در واقع منحرف کننده است؛ زیرا ذکر این ناهماهنگی‌ها مغالطه‌آمیز است^(۷) و پاسخی به سیاست‌های ناهماهنگ حکومت‌های غربی است^(۸)، و ما را از توجه به مسائل عمیقتر اخلاقی که از چالش حقوق بشر ناشی می‌شود، باز می‌دارد.^(۹)

چالش اخلاقی

ممکن است این چالش اخلاقی و فقهی را کسانی ایجاد کنند که با خود اسلام مخالفند و دلیل مخالفتشان این است که حکومت‌های اسلامی، حقوق بشر را زیر پا می‌گذارند و این، حاکی از آن است که اسلام از نظر اخلاقی و فقهی ناقص است. یک پاسخ نسبتاً سطحی به این ادعا، این است که «تجاوز به حقوق بشر در جوامعی که حکومت اسلامی دارند، بیشتر از جوامعی که نظام‌های غیر دینی دارند، رخ نمی‌دهد. سطحی بودن این پاسخ، به خاطر این است که ظاهراً این پیش‌فرض را می‌پذیرد که احترام به حقوق بشر یک معیار اخلاقی است و دینی که آن را رعایت نمی‌کند، محکوم است. پاسخ دیگر، که آن هم رضایت بخش نیست، چنین است: مفهوم حقوق بشر با اسلام بیگانه است؛ بنابراین، همه آرای ارزشی که بر مبنای حقوق بشر استنتاج شده، غیر اسلامی و مردود است. رضایت بخش نبودن این پاسخ بدین خاطر است که تالی آن به دنبال مقدمش نمی‌آید و نتیجه منطقی آن نیست. بسیار آموزنده است اگر بفهمیم چرا این استلزام معتبر نیست.

بیگانگی مفهوم حقوق بشر با اسلام

ابتدا باید توضیح بدهم که منظور من از جمله «مفهوم حقوق بشر با اسلام بیگانه است» چیست. در حقیقت مناسب است تا از همه تفسیرهای مختلف حقوق بشر صحبت کنیم؛ زیرا صاحب نظران اخلاقی و سیاسی غرب معانی متفاوت حقوق را توسعه داده‌اند و در مورد آنها اختلاف نظر زیادی وجود دارد. این معانی، با کلیات فقه مردم روم و نظریه حقوق طبیعی رواقیون،^(۱۰) تاریخ مشترک دارد. این معانی به وسیله اکهام (Ockham)، هابز (Hobbes) و لاک (Locke) از آن کلیات نشأت گرفت و به وسیله صاحب نظران معاصر نظیر ولمن (Wellman)، نوزیک (Nozick) و راز (Raz) توسعه یافت. این مفاهیم با آرای که در جهان فکری اسلام درباره حقوق بشر ارائه شده، کاملاً متفاوت است.

ناسازگاری مبانی عقلانی حقوق بشر با اسلام

آرای غربی درباره حقوق بشر همراه با نهضت‌های طرفدار قانون اساسی، در قرن نوزدهم در جهان اسلام شناخته شد. اکنون نیز این مفاهیم، بحث‌های سیاسی را - که در همایش‌های بین‌المللی به شیوه تفکر سیاسی غربی مطرح می‌شود - تحت الشعاع خود قرار داده است. بنابراین، رواست بگوییم که مفهوم حقوق بشر با اسلام بیگانه است؛ ولی از این جمله، چنین نتیجه گرفته نمی‌شود که همه آرای ارزشی که بر اساس حقوق بشر ارائه شده، ضد اسلامی، یعنی متعارض با نظریات و ارزش‌های اسلامی است. بعضی از آرای که بر اساس مبانی فکری غیر اسلامی بیان شده، ممکن است با اسلام هماهنگ باشد. مثلاً کسی ممکن است به این نظر برسد که چند نظام مختلف فکری نظیر مارکسیزم، بودائیزم و اسلام اتفاق نظر دارند که باید به فقرا کمک شود. البته این یک مطلب پیش پا افتاده است (گرچه به خاطر پیش پا افتاده بودنش کم اهمیت نیست) و بعید است یک نظام فکری - که پیروان زیادی دارد - پیدا شود که با کمک به فقرا موافق نباشد.

بنابراین، ما باید در تمیز دادن مبانی عقلایی آرای ارزشی از خود آن آرا، دقیق باشیم و بین آن دو فرق بگذاریم. ابطال یک مبنای عقلی، برای ابطال آرای مبتنی بر آن، کافی نیست. برای ابطال آن آرا باید از منابع عقلی مورد قبول خودمان دلیل بیاوریم. به همین دلیل، متفکران مسلمان بسیاری از - نه همه - مطالبی را که «اعلامیه جهانی حقوق بشر»^(۱۱)

هست، پذیرفت‌هاند و در اعلامیه حقوق بشر اسلامی^(۱۲) تکرار کرده‌اند.^(۱۳) آرایه‌ای که از دیدگاه‌های عقلی صد در صد متفاوت نشأت می‌گیرد، ممکن است با هم هماهنگ باشند؛ اما این خطر وجود دارد که با تصریح این هماهنگی، یا حتی عدم هماهنگی، شاید ناآگاهانه یک سرایت عقلی رخ دهد.^(۱۴) برای توضیح این مطلب، می‌توان از این مثال کمک گرفت: یک پزشک، بیماری را که کلسترولش بالاست، از خوردن گوشت خوک منع می‌کند. فرض کنید بیمار، مسلمانان است و به خاطر تحریم دینی از خوردن گوشت خوک اجتناب می‌کند. دکتر و بیمار در این نظر توافق دارند که از گوشت خوک باید پرهیز کرد؛ اما مبانی فکری که این نظر مبتنی بر آنهاست، خیلی با هم فرق دارند. این مثال شاید به این حقیقت اشاره کند که کلسترول غذای روزانه یک مسلمان کم است؛ اما این یک موضوع اخلاقی نیست. همان طور که مفهوم نجاست با پزشکی نوین بیگانه است، مفهوم رژیم غذایی با کلسترول کم نیز با اسلام بیگانه است. البته این وضع در مورد حقوق پیچیده‌تر است و ما برای کنکاش در آن، به یک تصویر روشن از مفهوم غربی حقوق بشر نیازمندیم.

مفهوم جدید غربی حقوق

جک دانلی (Jack Donnelly) در^(۱۵) *Universal Human Rights in Theory and*

Practice

درباره مفهوم جدید غربی حقوق و به‌ویژه حقوق بشر، گزارش روشن و مختصری ارائه می‌دهد. در نظریه جدید حقوقی، تفاوت زیادی بین این دو جمله است: «الف حق دارد ب داشته باشد.» و «الف نسبت به ب حق دارد.»^(۱۶) اما به نظر تئوری پردازان حقوق، این تفاوت لازم نیست به عنوان تفاوت مصداقی مطرح شود. یعنی می‌توان در مورد همه ب‌ها به این صورت بیان کرد که فقط در صورتی که الف نسبت به ب حق دارد، الف حق دارد ب داشته باشد. این تفاوت، بالنسبه مرتبط است با قوت آن دعاوی مربوط به حقوق و آیین‌های اجرایی و رویه‌های اجتماعی خاصی که به دنبال آن می‌آید. بر طبق نظر رونالد دوورکین^(۱۷) (Ronald Dworkin) قوت مخصوص دعاوی مربوط به حقوق، از این حقیقت ناشی می‌شود که ملاحظات دیگر از قبیل سود را تحت الشعاع خود قرار

می‌دهد؛ زیرا اولاً، حقوق معمولاً نقض نشدنی به حساب می‌آیند و نمی‌شود به خاطر ضرورت‌های سیاسی یا اجتماعی، آنها را کنار گذاشت. ثانیاً، کسی که دعوایی مربوط به حقوق دارد، روالی را شروع می‌کند که از طریق آن، خسارت نقض حقوق جبران شود و جریان‌هایی برای پاسداری از آن حقوق شکل گیرد.

گرایش حقوق بشر به حقوق فردی

حقوق بشر، حقوق فراقانونی، زمینه ساز دعاوی مربوط به اخلاق است؛ دعوی که علیه نظام‌های سیاسی اقامه می‌شود تا استحقاق‌های قانونی برای افراد جعل کند.^(۱۸) گفته می‌شود، حقوق بشر از طبیعت اخلاق ذاتی انسان و (بنابر قرار دادهای بین‌المللی حقوق بشر) از «شان ذاتی شخص انسان» ناشی می‌شود. دانلی می‌نویسد: «حقوق بشر، از نگاه خاص اخلاقی، گزینشی، اجتماعی از استعداد انسان ارائه می‌دهد که مبتنی بر یک گزارش مستقل ویژه، از کمترین نیازهای یک زندگی ذی‌شان است.»^(۱۹) حقوق بشر، حقوق فردی انسان است. آیا خانواده‌ها، مؤسسات، ملت‌ها و مردم حقوق بشر ندارند؟^(۲۰) به هر حال، حقوق بشر می‌تواند علیه مؤسسات و به نفع افراد ادعا بشود و معمولاً هم چنین است، هر چند که گاهی دعاوی مربوط به حقوق بشر علیه افراد نیز اقامه می‌شود، و آنان که این دعاوی به درستی علیه‌شان اقامه می‌شود وظیفه دارند خود را برای دفاع آماده کنند.

شان انسان، منشأ حقوق بشر غربی

اگر چه مفهوم جدید غربی حقوق بشر از مفهوم شان انسان ناشی می‌شود و تکالیفی هم که باید انجام بشود تا احترام به آن شان را تأمین نماید، از همین مفهوم شان انسان سرچشمه می‌گیرد؛ ولی ما باید در تفکیک اعتراف به شانی که مبنای تکالیف است و اعتراف به حقوق بشر، دقیق باشیم. یک آدم اخلاقی شاید به خاطر شان انسانی یک گدا، کمک به او را تکلیف شخصی خود بداند، همچنین به مقتضای شان انسانی شنوندگان، بپذیرد که مکلف است راست بگوید؛ با وجود این، کمک او به گدا و راست‌گویی اش به شنوندگان، پاسخی به دعاوی مربوط به حقوق بشر برای آن گدا، شنونده یا دیگران نیست؛ زیرا این جا سخنی از استحقاق نیست، سخن از عدم نقض این تکلیف در مواجهه

با تعارض اخلاقی نیست یا سخن از اجرای آیین‌های جبران خسارت، توسط کسانی که نسبت به این سؤال مکلفند و به انجام آن وادار می‌شوند، نیست.^(۲۱)

تکالیف، منشأ حقوق بشر اسلامی

برای نویسندگان مسلمانی که درباره حقوق بشر می‌نویسند، عادی است سعی کنند نشان بدهند که چگونه انواع مختلف حقوق بشر که با قرار دادهای جدید وضع شده است، می‌تواند مورد تأیید منابع دینی قرار گیرد؛ اما اینان مایلند مبانی فلسفی ویژه مفاهیم حقوق بشر و تفاوت بین اعتراف به حقوق و اعتراف به تکالیف را نادیده بگیرند. دانلی می‌نویسد:

بسیاری از مؤلفان حتی استدلال می‌کنند که نظریه‌های امروزی حقوق بشر صرفاً نظریه‌های اسلامی ۱۴۰۰ سال پیش را تکرار می‌کند؛ اما این ادعاها تقریباً بی‌اساس از آب در می‌آید. مسلمانان مرتب و با تأکید سفارش می‌شوند که با هم نوعان خود با احترام و عزت برخورد کنند، اما اساس این سفارشات، فرمان‌های الهی است که فقط تکالیف بشر را جعل می‌کند، نه حقوق او را. در اسلام در حوزه حقوق بشر (و به تعبیر دیگر، شأن انسانی) آنچه مهم است، تکلیف است به جای حقوق، و همه حقوقی که در این حوزه در اسلام وجود دارد، نتیجه منزلت یا عمل یک فرد است نه نتیجه این حقیقت ساده که آن فرد، یک انسان است. کسی حتی ممکن است استدلال کند که «هیچ جنبه‌ای از نیاز انسانی نیست مگر این که اسلام در دستورات اخلاقی، اجتماعی و عبادی‌اش، آن را پیش بینی کرده است.» (تابنده ۱۰: ۱۹۷۰) تکالیف سیاسی و اجتماعی اسلام، یک ارتباط قوی با خیر انسان و شأن انسانی منعکس می‌کند. چنین ارتباطی به خودی خود مهم است و حتی پیش نیاز اندیشه‌های حقوق بشر است؛ اما به هیچ وجه با ارتباط با حقوق بشر یا اعتراف به آن یکسان نیست.^(۲۲)

بنابراین، به نظر می‌رسد تعداد زیادی از مؤلفان مسلمان هستند که بین «سزاوار چیزی بودن» و «حق داشتن نسبت به آن» تمیز نمی‌دهند. همچنین مؤلفانی هستند که ادعا می‌کنند؛ حقوق مهم بشر در اسلام به رسمیت شناخته شده است. آنان با این شناختی که دارند، به دنبال پیدا کردن پاسخ برای این پرسش هستند که بین حقوقی که مردم طبق نظر

اسلام دارند و حقوقی که طبق نظر لیبرال غربی دارند، چه تفاوتی وجود دارد. مثلاً آقای تابنده می‌گوید؛ خیلی از حقوقی که اعلامیه جهانی بشر به زنان داده است، باید منع یا تعدیل شود تا با قانون اسلامی منطبق گردد. او در ارائه این نظر دقیق است؛ اما در سخن او چنین وانمود شده است که در قانون اسلامی حقوق به رسمیت شناخته می‌شود.

اگر چنان‌که دانلی ادعا می‌کند، در قانون اسلامی اعتراف به حقوق بشر وجود ندارد، چرا بسیاری از نویسندگان مسلمان، به اشتباه، عکس آن را وانمود می‌کنند؟ خود دانلی چنین پاسخ می‌دهد: «چون دستورات اجتماعی و سیاسی اسلام با خیر و شأن انسان، ارتباط قوی دارد.» دلیل دیگر می‌تواند این باشد که ما در فقه سنتی اسلامی، اصطلاح حق الله و حق العبد را می‌یابیم؛ هر چند که این اصطلاحات به مفهوم غربی حق اشاره نمی‌کند؛ بلکه به دلیل تصریحات قانون مذهبی، تلکیف یک فرد نسبت به خدا یا فرد دیگر را بیان می‌کنند؛ با وجود این، جذب مفهوم حقوق در فرهنگ اسلامی را آسان می‌سازند، فرض کنید مثلاً حق حیات. فرهنگ غرب به حق اخلاقی حیات اعتراف می‌کند تا تصویب استحقاق‌ها و حمایت‌های قانونی و آیین‌های جبران خسارت را توجیه کند. در دادگاه در بعضی از موارد نظیر جنگ، اعدام و سقط جنین، از قتل دفاع می‌شود و موجه جلوه داده می‌شود. آن‌جا باید اثبات شود که این موارد، استثناهای موجهی از نهی عام از قتل، که از حق اخلاقی حیات ناشی می‌شود، هستند. این استدلال در فقه اسلامی یک جریان معکوس به خود می‌گیرد. به این صورت که فقیه آیه‌های معینی از قرآن و روایات منسوب به پیامبر (ص) و ائمه (ع) شروع می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که در اسلام یک نهی عام از قتل وجود دارد. از این رو، مواردی که در آنها قتل مجاز شمرده شده است، به عنوان استثنا از آن قاعده عام نیازمند دلیل است. بر اساس این قاعده عام، باید گفت هر استثنایی از آن، استثنا از تکلیف فرد است؛ هر چند که به طور معمول این مطلب در فقه سنتی این طور مطرح نمی‌شود. بالاخره از آن‌جا که یک قانون عام علیه قتل پذیرفته می‌شود و بر این دلالت دارد که تلکیف هر فرد است که به جز در موارد دفاع، جنگ یا اعدام، کسی را نکشد، طبیعی است که این قانون با این عبارت بیان شود که در اسلام حق حیات به رسمیت شناخته شده است.^(۲۳)

دانلی بدون شك اعتراض می‌کند که هنوز هم نتیجه این جریان، با مفهوم غربی حق حیات یکسان نیست؛ زیرا حق اسلامی حیات، حمایت اخلاقی و حفاظت‌هایی که در قانون غربی یافت می‌شود، در نظر نمی‌گیرد؛ اما این، سؤالی در برابر نظریه حقوق اسلامی است. حقوق معاصر اسلامی به منظور هماهنگی با نیازها و انتظارات جامعه مسلمان معاصر تدوین شده است. در این حقوق آیین‌های زیادی وجود دارد که در شریعت سنتی یافت نمی‌شود. دلیلی به نظر نمی‌رسد که اعتراف مسلمانان به حقوق اسلامی نتواند زمینه ساز انواع استحقاق‌ها و حمایت‌های قانونی باشد که دانلی روی آنها تأکید می‌کند.

در نتیجه، مفهوم دقیق حقوق بشر رایج در غرب، در تفکر اخلاقی و سیاسی غرب، تاریخ مخصوص خود را دارد و پیامدهای قانونی‌ای دارد که در حقوق سنتی اسلامی یافت نمی‌شود. با وجود این، در تفکر حقوقی اسلامی معاصر، برای توسعه دادن نظریه‌های حقوق اسلامی به لوازم قانونی، شبیه آنچه دانلی روی آن تأکید کرده است، زمینه‌پُرباری وجود دارد. ممکن است دانلی در این ادعا که سنت اسلامی حاوی مفهوم غربی حقوق بشر نیست، محق باشد؛ اما سنت اسلامی با ورود یک مفهوم حقوق بشر، شبیه آنچه در غرب رایج است، سازگار است. این سازگاری به ماکمک می‌کند که توضیح بدهیم که چرا تعداد زیادی از نویسندگان مسلمان تلاش کرده‌اند نشان بدهند چگونه حقوق مختلف، از منابع اسلامی استخراج می‌شود، و چرا کنفرانس اسلامی خواسته است بیان خودش از حقوق را روی کاغذ بیاورد.

دانلی چنین نتیجه می‌گیرد که در اسلام هیچ توجه و اعترافی به حقوق بشر وجود ندارد؛ زیرا او در توجه به تفاوت بین ویژگی‌های مفهوم غربی حقوق بشر با مقوله‌های اخلاقی‌ای که در حقوق سنتی اسلامی جا داده می‌شود، به قدر کافی دقیق است. این تفاوت‌ها مهم است و اغلب توسط دو گروه نادیده گرفته می‌شود؛ کسانی که به منظور دفاع از اسلام تلاش می‌کنند نشان بدهند که حقوق اسلامی چگونه استنباط می‌شود و لیبرال‌هایی که برای کار برد جهانی بشر استدلال می‌کنند.

احترام به حقوق بشر در جوامع غیر لیبرال

شاید مهم‌ترین فیلسوف سیاسی آمریکایی در قرن بیستم جان رالز (John Rawls) است. نظریه لیبرالی او درباره عدالت، بر محور مفهوم حقوق می‌چرخد. او در سخنرانی اش، که توسط سازمان عفو بین‌المللی در سال ۱۹۹۳ در آکسفورد برگزار شده بود، استدلال کرد که مفهوم حقوقی که او از آن دفاع کرده است، مخصوص سنت لیبرالی نیست؛ بلکه هر جامعه غیر لیبرال بسامان نیز باید به حقوق اساسی بشر احترام بگذارد. (۲۴) ویژگی‌هایی که او برای مفهوم غربی حقوق بشر می‌شمارد، شگفت‌آور است. رالز می‌گوید؛ ممکن است یک جامعه بسامان غیر لیبرالی که در آن تکالیف عمومی و حفاظت‌های قانونی وجود دارد، تحقق یابد؛ اما مفهوم خاص حقوق بشر با پیامدهای قانونی آن به طور مشهود در آن جامعه جایش خالی باشد. این اعتراف رالز، به یقین معقول به نظر می‌رسد. در واقع، به نظر می‌رسد این همان جامعه‌ای است که بسیاری از مسیحیان و مسلمانان در قرون وسطا آرزوی آن را داشت‌هاند.

رالز سخنش را با بیان سه نیاز جامعه بسامان غیر لیبرال شروع می‌کند: ۱- این جامعه باید امن باشد و با سیاست و تجارت به آرمانهای مشروعش دست یابد؛ ۲- نظام حقوقی این جامعه باید به گونه‌ای باشد که بتوان صادقانه و به طور مستدل و معقولانه معتقد شد که عدالت - به معنای خیر عمومی - آن نظام حقوقی را راهنمایی و تأیید می‌کند. عدالت به این معنا، جزء تمایلات ذاتی مردم است و تکالیف و الزام‌های اخلاقی را بر همه اعضای جامعه تحمیل می‌نماید؛ ۳- این جامعه باید به حقوق اساسی بشر احترام بگذارد.

رالز با بیان ذیل، ادعای می‌کند که نیاز سوم از نیاز دوم ناشی می‌شود:

«دلیل این که نیاز سوم، نتیجه نیاز دومی است، این است که نیاز دوم، نقض حقوق مردم را غیر قانونی می‌داند. اعتقاد صادقانه و مستدل کارشناسان و مقام‌های دیگر این جامعه به این که مفهوم خیر عمومی عدالت، نظام حقوقی این جامعه را راهنمایی می‌کند، همین نیاز سوم را به دنبال دارد. و اگر در چنین جامعه‌ای حقوق مردم نقض شود، این اعتقاد کارشناسان، اگر نامعقول نباشد، حتماً غیر مستدل خواهد بود.» (۲۵)

نقد نظر رالز

رالز این اشتباه را مرتکب می‌شود که فرض می‌کند اگر حقوق نقض نشوند، محترم شمرده شده و رعایت می‌شوند. این اشتباه، شبیه اشتباه کسی است که ادعا می‌کند مریضی که گوشت خوک نمی‌خورد، نهی دینی از خوردن آن را رعایت می‌کند؛ در حالی که این مریض به خاطر پایین نگه داشتن کلسترول خودش از آن اجتناب کرده است. فیلسوفان با تفاوت بین پیروی از یک قانون و طرفداری از آن آشنا هستند. شبیه آن تفاوت را باید بین پیروی محض از حقوق و احترام گذاردن به آنها قائل شد.

پیروی از حقوق بدین معناست که نتیجه نظم و ترتیب قانونی، اخلاقی و اجتماعی یک جامعه، این است که حقوق در آن جامعه نقض نمی‌شوند. لازمه پیروی از حقوق به این معنا، صاحب حق بودن، آگاهی از حصول پیروی و شوق آگاهانه به آن نیست. پیروی از حقوق متضمن هیچ مفهومی که در حفظ حقوق دخیل است، نمی‌باشد. پیروی صرفاً مستلزم عدم نقض است. به هر حال برای احترام گذاشتن به حقوق - با معنایی متفاوت از صرف پیروی کردن از آنها - شخص باید به حقوق - فی نفسه - آگاه باشد؛ یعنی باید مفهوم حقوق را به کار برد. این مستلزم چیزی بیش از صرف عدم نقض حقوق است. لازمه احترام گذاشتن به حقوق، پیروی ارادی و عمدی و مجدّانه از آن، و پیروی با میل قلبی است. (۲۶)

آن نوع پاسداری از حقوق بشر، که طبق استدلال رالز برای یک جامعه بسامان غیر لیبرال ضرورت دارد، چیزی بیش از پیروی از حقوق بشر یا عدم نقض آنها نیست؛ و ممکن است شخصی از مفهوم دقیق حقوق بشر، که صاحب نظران لیبرال مطرح می‌کنند، آگاهی نداشته باشد و با وجود این، آن را نقض نکند. مثل جامعه‌ای که اصلاً در آن شکنجه نیست؛ اما نه از این جهت که شکنجه را نقض حقوق بشر می‌داند. برای ممنوع بودن شکنجه در یک جامعه، لازم نیست که در آن جامعه، مفهوم حقوق بشر رواج یافته باشد. بنابراین، رالز که می‌گوید یک جامعه بسامان غیر لیبرال نیازمند پاسداری از حقوق بشر است، و به این نتیجه می‌رسد که در چنین جوامعی حقوق بشر مورد احترام قرار می‌گیرد، به وضوح در اشتباه است.

اشتباه رالز مثل اشتباهی است که دانلی به مسلمانان نسبت می‌دهد که برای حقوق بشر در اسلام منبع و مبنا پیدا می‌کنند. این حقیقت که حقوق اسلامی حافظ بسیاری از حقوق بشر است، مستلزم این نیست که به حقوق بشر احترام می‌گذارد؛ زیرا مفهوم دقیق حق بشر همراه با پیامدهای قانونی‌اش در جوامع نوین غربی، به طور چشمگیری در حقوق سنتی اسلامی وجود ندارد. البته مسلمانان آزادند مفهوم غربی حقوق بشر را به گونه‌ای اقتباس و تعدیل نمایند که با تعالیم و دستورات اسلام سازگار شود، و آن‌گاه ممکن است این مفهوم حقوق اسلامی، در تدوین قانون مدنی در جوامع مسلمان و ارائه حقوق بین‌المللی اسلامی و تفسیر اسلام از حقوق مردم، نقش مشروعی هم بازی کند.^(۲۷) این اتهام غربی‌ها که در اسلام، حقوق بشر اصلاً رعایت نمی‌شود، مسلمانان را به سمت چنین تلاشی سوق داده است. برای مسلمانان سنگین است که در حالی که به نقض حقوق بشر متهم نیستند، به ناسازگاری با حقوق بشر متهم شوند. نقض بسیاری از حقوق بشر به قدری نفرت‌انگیز است که کاملاً طبیعی است که مسلمانان بگویند این نقض‌ها همان قدر که با ارزش‌های لیبرال ناسازگار است، با ارزش‌های اخلاقی و سیاسی اسلام هم ناسازگار است. در این جا یک قدم خیلی کوتاه لازم است برداشته شود تا مفهوم غربی حقوق بشر اقتباس شده و در آن تعدیل‌های گوناگون صورت گیرد، تا با اندیشه اسلامی سازگار گردد.

شاید سنت‌گرایان با یک منع کلی بگویند؛ مفهوم حقوق با اسلام بیگانه است؛ اما این پاسخ، جزیی از یک واکنش شدید به نظر می‌رسد. حتی اگر مفهوم حقوق، در تدوین حقوق اسلامی در قرون میانی یافت نشود، معنایش این نیست که فقیه معاصر قدرت ندارد مفهوم اسلامی حقوق را که هماهنگ با منابع مذهبی است، استنباط نماید.

آثار کاربرد زبان حقوق بشر در جوامع اسلامی

این جا برای رعایت احتیاط، یک چیز مورد نیاز است. نتیجه ورود گسترده مفهوم حقوق، شبیه مفهوم غربی آن اما مبتنی بر منابع اسلامی، ممکن است در مسیر خودش غافلگیرکننده باشد. وقتی که در بحث سیاسی در جامعه، مفهوم حقوق رواج می‌یابد، روی شیوه تفکر مردم درباره اخلاق، حقوق، فرد و جامعه و ارتباط بین اینها تأثیر عمیقی

می‌گذارد. مسلمانان لازم است بررسی کنند که آیا این تغییرات در جهت هماهنگی با ارزش‌های اساسی اسلام است یا نه. حتی اگر مفهوم حقوق بتواند کاملاً اسلامی بشود، وقتی که زبان حقوق در گردهمایی‌های سیاسی بین‌المللی به کار می‌رود، عده‌ای تمایل پیدا می‌کنند که این مفهوم حقوق اسلامی را در کاربرد پذیرفته شدهٔ حاکم بر مفهوم لیبرال غربی وارد کنند.

گرچه مفهوم غربی لیبرال حقوق در دوران معاصر عمدتاً در قرن ۱۸ به‌ویژه در انقلاب آمریکا و فرانسه ردیابی می‌شود؛ اما فقط در سی یا چهل سال آخر قرن ۱۸ است که سروکلهٔ حقوق پیدا شده تا تفکر سیاسی اجتماعی غرب را تحت نفوذ خود در آورد. و در واقع این نفوذ به حدی رسیده است که امروزه عملاً تقریباً همهٔ دعاوی مربوط به قانون، به زبان حقوق بیان می‌شود. استدلال علیه دخالت دیگران به صورت این ادعا بیان می‌شود که، ما حق داریم خودمان را از دخالت‌های دیگران مصون بداریم. استدلال در تأیید دخالت عملی در زندگی دیگران به صورت این ادعا بیان می‌شود که، این دخالت‌ها ناشی از نقض حقوق ما توسط آنهاست. آنان که سیگار می‌کشند، ادعا می‌کنند که قوانین علیه سیگار کشی حقوق آنان را که می‌خواهند با سیگار کشیدن شاد بشوند، نقض می‌کند. آنان که سیگار نمی‌کشند، ادعا می‌کنند کسی که سیگار می‌کشد، حق آنان را نسبت به هوای تمیز نقض می‌کند. حل چنین ادعاهای متعارض مربوط به حقوق، نیازمند استدلال اخلاقی است که اغلب جایش خالی است؛ زیرا دعاوی مربوط به حقوق مطرح می‌شوند تا به عنوان مبنا در نظر آیند.

وقتی حقوق به عنوان مبنا به کار رود، بحث دربارهٔ قوانین، افراطی و متعصب‌آمیز می‌شود؛ زیرا وقتی که برای بیان حقوق اساسی افراد، ادعاهای ضد و نقیض در مورد حقوق آنان مطرح می‌شود، جایی برای بحث باقی نمی‌ماند. شاید لیبرال‌ها از این که توسط مسلمانان به تعصب و افراط‌گرایی متهم شوند؛^(۲۸) به شگفت آیند؛ اما اسلام برای فهم حقوق و استنباط آن از متون - که پشتوانهٔ هر حکم قانونی است - چارچوبی معین می‌کند و راه‌هایی برای ارزیابی مسائل عقلی ارائه می‌دهد. ادعاهای اسلامی دربارهٔ حقوق، هرگز نمی‌تواند به صورت مطلق و مبنا تلقی شود.

آثار کاربرد زبان ارزش‌ها در جوامع اسلامی

اگر مباحثه سیاسی میان مسلمانان به زبان ارزش‌های اسلامی انجام شود، علما می‌توانند برای تدوین هماهنگ‌ترین خط‌مشی‌ها با اسلام، با یک تلاش، اولویت‌های مناسب و مهم احکام و آرای فرعی مختلف را به بحث بگذارند. به هر حال، رواج زبان حقوق، حتی حقوق اسلامی، به سرکوب کردن مباحثه تمایل خواهد داشت؛ زیرا فرض می‌کند حقوق (تقریباً) غیر قابل فسخ هستند. بدون نظریه غیر قابل نقض بودن حقوق، یا چیزی شبیه آن، اعتبار حقوق در بیان سیاسی معاصر در غرب از بین خواهد رفت؛ زیرا به خاطر غیر قابل نقض بودنش است که برای صاحبان خود، چنین امتیاز قوی فراهم می‌کند. رونالد باینر (Ronald Beiner)، منتقد لیبرالیزم در دوره معاصر، چنین پیشنهاد می‌کند: «ما باید از همه زبان حقوق صرف نظر کنیم؛ زیرا این زبان به سادگی همان شیوه بیان مطالبات قانونی است که ما را به اظهار ادعای مطلق و نقض نشدنی علاقه‌مند می‌کند.»^(۲۹)

باینر با یادآوری یکی دیگر از دلایل عدم اولویت، حقوق نسبت به هم، چنین ادامه می‌دهد که این عدم اولویت شاید مسلمانان را وادار سازد که در اخذ کامل مفهوم حقوق از غرب تردید کنند.

مانع بعدی بحث حقوق از جهت نحوه بیان و ارائه آنهاست؛ زیرا همه حقوق می‌خواهند مجرد از ملاحظات متباین و متفاوتی که ما را به توصیف چیزی به صنف «خیر یا مفید» سوق می‌دهد، در یک سطح مساوی قرار بگیرند. در واقع، جذابیت همین نحوه بیان حقوق، به وضوح، در تجرید و بی تفاوتی‌اش نسبت به محتوای استحقاق‌های مختلف است (که ما می‌توانیم آن را اثر یک نواخت بودن و هم سطح بودن حقوق بدانیم).... این حقیقت که یک حق مفروض در خطر است، به جای این که سبب تحقیق در محتوای استدلال شود، صرف نظر از موضوع بحث مقدار زیادی شور و شوق و افراط به بحث وارد می‌کند. این مسأله، ناشی از ظاهرگرایی به بحث حقوق است، بر عکس ویژگی محتوایی بحثی که به زبان «خیر» بیان می‌شود.^{(۳۰)(۳۱)}

گرایش به فردگرایی در زبان حقوق

حقوق به این عنوان که غیر قابل نقض و یا تقریباً نقض نشدنی هستند، به کار می‌روند.

دعاوی مربوط به حقوق ایجاب می‌کند که توجه به نفع یا نیازهای جامعه، به عنوان یک کل، مغلوب آن دعاوی شود. از آن‌جا که دعاوی مربوط به حقوق توسط افراد علیه مؤسسات طرح می‌شود، نتیجه‌اش تمایل به فردگرایی است. حتماً اگر معرفی حقوقی که اسلام به افراد داده است، مشروع باشد، این گونه دعاوی مربوط به حقوق، که هر بحثی در مورد قانون را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، از نظر اسلام نامتعادل است؛ زیرا منافع جامعه را بدون توجه مستند به متون دینی در اولویت بعدی قرار می‌دهد. شایان ذکر است که هگل نیز به تمایل دعاوی مربوط به حقوق به فردگرایی، اعتراض کرد.

نه تنها بحث سیاسی امروزی درباره دعاوی متعارض مربوط به حقوق، فردگرایی را ترویج می‌کند؛ بلکه مدنیت را نیز به عنوان مجموعه مدعیانی که در به رسمیت شناختن حقوق متعارض با هم رقابت می‌پردازند، معرفی می‌نماید. در حقیقت افراد، نه به تنهایی؛ بلکه به عنوان اعضای گروه‌های ذی نفع دعاوی‌شان را در مورد حقوق افزایش می‌دهند. هر گروهی منافعش را از راه افزایش دعاوی‌اش در مورد حقوق غیر قابل نقض یا تقریباً غیر قابل نقض دنبال می‌کند. این باعث می‌شود که کسانی که گمان می‌کنند حقوقشان نقض شده، از هرگونه سازش یا تلاش برای یافتن بهترین راه حل برای همه جناح‌های رقیب دل‌خور شوند. بدین ترتیب دعاوی سیاسی، جنبه مخالفت و مقابله به خود می‌گیرد و دادگاه‌ها در دعاوی مربوط به حقوق متعارض گرفتار می‌شوند؛ بدین صورت که هر گروه در این تلاش، منافع خودش را دنبال می‌کند تا این که تفسیرهای مناسب قانون را بیابد؛ و این تأثیر عمیقی روی آهنگ بحث اجتماعی سیاسی می‌گذارد. از آن‌جا که مسلمانان حقوق اسلامی شده را مشتاقانه می‌پذیرند، لازم است پرسیم که آیا این نوع جامعه سیاسی، که از دعاوی متعارض مربوط به حقوق اسلامی شکل می‌گیرد، با ارزش‌هایی که اسلام ترویج کرده است، منطبق می‌باشد؟

ارزش حقوق به خاطر این است که حافظ منافع است. از آن‌جا که در جامعه، گروه‌های مختلف سازماندهی می‌شوند تا برای دستیابی به منافع متعارضشان با هم رقابت کنند، حقوق به عنوان کالایی که در میان رقیبان توزیع می‌شود، در نظر گرفته می‌شوند. همان‌طور که کمیابی، وضعیت خاصی برای برنامه‌های توزیع عادلانه کالاهای

مادی ایجاد می‌کند، تعارض منافع هم همین وضعیت را برای برنامه‌های توزیع عادلانه حقوق پیش می‌آورد. نمی‌شود هر کسی که حقی را ادعا می‌کند، آزادانه آن را به او داد؛ زیرا حقوق، متعارض هستند. چنین نیست که هر ادعایی در مورد حقوق، بتواند مورد احترام قرار بگیرد. بنابراین، آنان که برای پیروزی خود تلاش می‌کنند، حقوق را به عنوان کالاهایی که می‌تواند و باید توسط دولت توزیع شود، در نظر می‌گیرند. به نظر می‌رسد این نوع طرز تلقی با اعتماد به خدا، که در اسلام مورد تأیید قرار گرفته، مغایر است. مسلمانان نباید به دولت به عنوان ابزاری برای حل همه مشکلاتشان نگاه کنند. طرز تلقی یک مسلمان متقی، باید تسلیم خواست خدا بودن و توکل به او باشد. مسلمانان به پیروی از حقوق انسانی گرایش دارند؛ زیرا اسلام از آنان چنین خواسته است. اما یک مسلمان متقی بیشتر به این مسأله توجه می‌کند که آیا تکالیف انجام می‌شوند؟ بر عکس، طرز تلقی یک غربی که با طرح ادعاهایی در مورد یک حق (حقی که در مقابل تکلیف است)، در تلاش برای افزایش منافع خود است، به نظر می‌رسد خود خواهانه یا در نهایت خود محور است.

حقوق اسلامی یک فرد به معنای تکالیف دیگران

این نظر که «حق، چیزهایی را به عنوان تکلیف یک فرد تعیین می‌کند»، با حقوق اسلامی بیگانه نیست. چنان که قبلاً تذکر داده شد، اصطلاح حق الله و حق العبد در متون مربوط به قرون میانی فقه اسلامی وجود دارد، و مسلمانان جدیدی که اسلام را شامل مفهوم خاصی از حقوق بشر می‌دانند و از آن دفاع می‌کنند، اغلب به این اصطلاحات ارجاع می‌دهند.^(۳۲) اما منظور از این اصطلاحات، این است که بر طبق حقوق اسلامی وظیفه یک فرد در مقابل خدا یا یک فرد دیگر چیست؟ مثلاً پرداخت فطره در آخر ماه رمضان، حق خداست و حقی که یک وارث به ارث خود دارد، یک نمونه حق بنده است. اما اصطلاح حق در این جا، به معنای جدید حقوق، به عنوان ضابطه‌های اخلاقی‌ای که براساس آن، می‌توان ادله قانونی ارائه داد و اقدام کرد، به کار نمی‌رود. این نکته صرفاً بازی با کلمات نیست. کسی ممکن است بدین گونه اعتراض کند که، «خوب، من می‌پذیرم این معنای مضیق و اصطلاحی حق که در فلسفه سیاسی» رایج در غرب

وجود دارد، بیگانه با اسلام است؛ اما یک معنای عام‌تر و شامل‌تر از حق وجود دارد که بر طبق آن، ما می‌توانیم بگوییم عناوینی که مورد بحث صاحب نظران غربی است و عناوینی که در حقوق اسلامی مورد تأیید قرار گرفته است، هر دو، حقوق هستند؛ چرا ما روی معنای محدود و مضیق پافشاری کنیم؛ مخصوصاً با توجه به این حقیقت مفروض که به نظر نمی‌رسد در بحث‌های حقوقی در میان مسلمانان، این معنای محدود مقصود باشد.» [پاسخ من به این اعتراض این است که] ما نمی‌توانیم به سادگی معنای محدود حقوق را با معنای عام‌تر و موسع آن، مخلوط کنیم؛ زیرا معنای حقوق بشر که در بحث سیاسی بین‌المللی رواج دارد، معنای لیبرال غربی است. وقتی که نامی از سازمان‌های حقوق بشر به میان می‌آید، و وقتی که حکومت‌های مختلف به خاطر گزارش‌هایی که حاکی از ضعف حقوق بشر در آن حکومت‌هاست، مورد انتقاد قرار می‌گیرند، و وقتی که حکومت‌های غربی ادعا می‌کند که حقوق بشر را از طریق سیاست‌های خارجی‌شان رواج می‌دهند، همین اندیشه لیبرال غربی حقوق مراد آنان است.

لزوم یافتن پاسخ مناسب برای اعتراض‌های به مسلمین در مورد حقوق بشر

اگر مسلمانان تلاش کنند اعتراض‌هایی را که در مورد حقوق بشر به آنان می‌شود، با متهم کردن معترضان پاسخ دهند و ادعا کنند که طرفداران حقوق بشر اسلامی هستند، به جوامع خودشان و حقوق اسلامی صدمه خواهند زد. مثلاً مشکل کار کودکان را ملاحظه کنید. سازمان‌های حقوق بشر، حکومت‌ها را به خاطر اجازه کار به کودکان، محکوم می‌کنند و آنان را به نقض حقوق کودکان متهم می‌کنند. اگر ما چنین پاسخ دهیم که مفهوم اسلامی حقوق بشر در مورد حقوقی که به خاطر کار کودک پایمال می‌شود، بی‌تفاوت است و اقدامی انجام نمی‌دهد، این عقیده را مطرح کرده‌ایم که به نظر ما؛ کار غلطی انجام نشده است و تلویحاً این نظر را تصدیق کرده‌ایم که تنها معیار حکومت عادل، پاسداری از حقوق بشر - اگر چه، حقوق بشر اسلامی - است. از طرف دیگر، اگر چنین پاسخ دهیم که مفهوم اسلامی حقوق بشر از این کودکان حمایت می‌کند، به همین نظر معتقد شده‌ایم. زیاد مهم نیست که ما پافشاری کنیم روی این که آیا فلسفه‌ای که پشت سر حقوق بشر لیبرال غربی است، با فلسفه‌ای که از مفاهیم اسلامی حقوق بشر پشتیبانی می‌کند، تفاوت

زیادی دارد؟ و آیا مبنای حقوق، در طبیعت انسانی است یا در عدالت و رحمت الهی، یا در هر دو و یا در هیچ کدام؟ مهم نیست که کدام یک از پاسخ‌های ذکر شده آماده است و کدام بحث سیاسی در مورد حقوق، مورد تصدیق و امضا قرار می‌گیرد؛ ولی از آن جا که مفاهیم لیبرال غربی حقوق، همراه با کار برد زیان بار حقوق بشر بر این بحث سلطه و نفوذ دارند، راه برای تجاوز تدریجی فرهنگ سیاسی لیبرال به تفکر اسلامی باز است و با این مکانیسم، استیلای فرهنگی رخ می‌دهد.

نکته مهم تر این که اسلامی کردن مفاهیم حقوق بشر، مرکز توجه را از قربانی‌های اعمالی^(۳۳) که غالباً در اسلام ممنوع است، به بحث‌هایی که حقوق را سزاوار تأیید اسلامی می‌داند و بحث‌هایی که در مورد انسان‌گرایی و خداگرایی مطرح می‌شود، منتقل می‌کند. مسلمانان، به یقین، از جهت فقر و توده‌های تعلیم و تربیت نیافتۀ مردم در جوامعشان، کمتر از مدافعان غربی حقوق بشر در معرض خطر نیستند. به هر حال، حتی بهترین حکومت اسلامی غالباً به آسانی نمی‌تواند این مشکلات را ریشه کن کند. مسلمانان لازم است به اتفاق مذهبشان و سازمان‌های حکومتی، استراتژی‌های دفع تهاجم به حقوق خدا را، که در جوامعشان رخ می‌دهد، گسترش دهند. مسلمانان برای پذیرش برنامه عمومی حقوق بشر لیبرال غربی به آشفتگی سیاسی، اقتصادی و فشار نظامی نیاز ندارند. این گونه فشار در واقع از سوی امپریالیزم فرهنگی اعمال می‌شود؛ گر چه به نظر می‌رسد حتی متفکران دقیقی مثل رالز، دانلی و بسیاری دیگر که نمی‌شود همه را ذکر کرد، از نظر اخلاقی آن را مجاز می‌دانند.

نیاز واقعی، گسترش الگوهای اسلامی و روش‌های نهادینه شده‌ای است که از آنها پاسداری کند. در جوامع اسلامی فقرا و محرومان از مزایای اجتماعی و فرهنگی، نیازمند حفظ شدن از سوء استفاده‌های قانونی هستند. خانواده‌های مسلمان نیز کمتر از آنان نیازمند حفظ شدن از فرسایش نیستند. وقت آن رسیده است قبول کنیم که هنوز یک استراتژی مؤثر برای اجرای حقوق اسلامی و پاسداری از ارزش‌های اسلامی در جامعه مدرن کشف نکرده‌ایم. این مسأله، نباید باعث خجالت زدگی یا دستپاچگی ما شود، و گر نه مسلمانان چشم‌هایشان را می‌بندند و به مشکلاتی که با آنها مواجه هستند، نگاه

نمی‌کنند، یا راهنمایی‌های الهی را به نفع شیوه‌های غربی نادیده می‌گیرند و به این صورت، تحت تأثیر واقع می‌شوند. امید است خدا ما را از شیطان‌های این دو مکر حفظ کند: ۱- عجز از شناخت کوتاهی‌های خودمان ۲- تلاش برای برطرف کردن کوتاهی‌ها با کنارگذاشتن راهنمایی‌های الهی.

معایب کاربرد زبان حقوق بشر در جوامع اسلامی

بالاخره من پیشنهاد می‌کنم که مسلمانان از زبان حقوق بشر اجتناب کنند؛ زیرا:

۱- زبان حقوق بشر ارزیابی اسلامی را بر طبق معیارهای سنت لیبرال غربی می‌پذیرد؛
 ۲- مفاهیمی را از سنت لیبرال غربی، به طور پنهانی در بحث سیاسی مسلمانان وارد می‌کند؛

۳- رقابت مرافعه جویِ زیان بار را در میان گروه‌های ذی نفع در جامعه رواج می‌دهد؛
 ۴- این نظر را ترویج می‌کند که دولت باید با توزیع حقوق، تمایلات افراد را ارضا کند؛

۵- اهتمام متعادل جامعه و ارزش‌های سازمانی را به نفع اصرار بر آزادی‌های فردی از بین می‌برد؛

۶- بحث سیاسی مستدل را خفه می‌کند؛ زیرا از پیش فرض می‌کند که حقوق باید تقریباً مطلق و بنیادین باشند؛

۷- جوامع جدید مسلمان برای جلوگیری از سوء استفاده‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که فقهای قرون میانی آنها را تصور هم نکرده بودند، نیازمند گسترش آیین‌ها و حمایت‌های قانونی هستند؛ اما وقتی که روشنفکران مسلمان «حقوق بشر اسلامی»، که مورد تأیید حقوق اسلامی سنتی است،^(۳۴) تحسین می‌کنند، زبان حقوق بشر این نیازمندی‌ها را عوضی نشان می‌دهد، به طوری که به جای اجتهاد واقعی در مورد مسائل جدید، راه‌حلهای غربی بدون تفسیر به آسانی اخذ می‌شود؛

۸- مسلمانان در جوامع اسلامی باید برای حذف بی‌عدالتی، قدم‌هایی بردارند؛ ولی زبان حقوق بشر توجه مردم را از این ضرورت، به تفاوت‌های حقوق و اصول فلسفی حقوق منتقل می‌کند.

در عین حال که من منع کار برد زبان حقوق بشر را پیشنهاد می‌کنم، مسلمانان را دعوت می‌نمایم که در برابر ادعاهای غربی جهان شمولی حقوق بشر ایستادگی کنند؛ ادعاهایی که صاحب نظران مهم در گردآوری استدلال‌های مهم و جدی در اثبات و تأیید آن شکست خورده‌اند. پایداری مسلمانان در برابر این ادعاها، نیازمند این است که مسلمانان با نظریه‌های حقوق غربی در فلسفه اجتماعی / سیاسی، همانند فقه آگاهی بیشتر داشته باشند. در مواجهه با فشار اجرای حقوق بشر، مسلمانان نیاز دارند قوی بایستند و آماده باشند از ارزش‌های اسلامی دفاع کنند. اما همزمان طرح‌های بزرگتری باید تهیه شود تا اندیشه اسلامی درباره حقوق را در غرب توضیح بدهد. این توصیه‌ها ممکن است مرتجعانه یا ضد مدرنیسم در نظر آید؛ اما از طرف دیگر من پیشنهاد می‌کنم برای پرداختن به مشکلات جدید به‌ویژه در ارتباط با چگونگی کنترل ملت / دولت، چگونگی کارکرد سازمان‌های اجتماعی مستقل از دولت در جامعه اسلامی و چگونگی رسیدگی به مشکلات دنیوی از قبیل بی‌کاری گسترده، نقصهای تعلیم و تربیتی و فقر گسترده، کاستی‌های حقوق سنتی اسلامی شناخته شود. در حالی که لیبرال‌ها برای حل این مشکلات، ابزار حقوق بشر را مطرح می‌کنند، و سنت‌گرایان ظاهراً فکر می‌کنند که دستورات قانونی قرون میانی اسلامی برای انجام این وظیفه کافی است، من معتقدم به کار بیشتری نیاز است تا بر طبق تعالیم و ارزش‌های اسلامی راه‌حلی برای مشکلات معاصر یافته شود. روش‌های قانونی سنتی برای انجام این وظیفه، کافی نیست. گرچه من در برابر فشارهای غربی برای قبولاندن برنامه حقوق بشر لیبرال، مقاومت را پیشنهاد می‌کنیم؛ اما تصدیق می‌کنم که از طریق مشارکت با بعضی از گروه‌های بین‌المللی طرفدار حقوق بشر، که در صدد توسعه استراتژی‌های محو بی‌عدالتی هستند و هم مسلمانان و هم لیبرال‌ها آن را قبول دارند، راه‌حلی به دست می‌آید.

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ

مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا، لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ

وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ

فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» (حج / ۷۸)

پی‌نوشت‌ها:

1 - The translation is included as an appendix to William C. chittick's translation of Al - Sahifah al - Sajjadiyyah, The psalms of Islam (London: Muhammadi Trust , 1987), 279 - 292.

2 - Ibid., 282.

3 - The fundamentalist FIS.

4 - The Fundametalist Welfare Party.

5 - The nationalist BJP.

6 - Samuel P.Huntington , The Clash of civilizations and The Remarking of The World Order (New York : Simon and Schuster , 1997), 198.

7 - ad hominem response.

۸- زیرا غرب از ما سؤال می‌کند که شما حقوق بشر را قبول دارید یا نه. اگر ما به او پاسخ دهیم که سیاست‌های شما در باب حقوق بشر، ناهماهنگ است و شما به آنچه می‌گویید، عمل نمی‌کنید؛ این‌گونه پاسخ دادن، یک مغالطه است و بالاخره معلوم نمی‌شود که موضع ما در قبال حقوق بشر چیست و آن را قبول داریم یا نه. م

۹- این مسائل اخلاقی و فقهی باعث شده است مسلمانان به حقوق بشر غربی خیلی پای بند نباشند. این بی میلی فقط به خاطر ناهماهنگی در سیاست‌های غربی و شبه تناقض دموکراسی نیست. م

10- Roman jurisprudence and Stoic natural law Theory.

۱۱- اعلامیه جهانی حقوق بشر با اتفاق نظر مجمع عمومی ملل متحد در دهم دسامبر سال ۱۹۴۸ تصویب شد.

۱۲. کنفرانس اسلامی، اعلامیه اسلامی حقوق بشر را در دسامبر سال ۱۹۸۹ در تهران تأیید کرد، و سرانجام آن را در

یک‌گردد همایی در قاهره به پایان رساند. رجوع کنید به:

Muhammad 'AliTaskhiri, "The Analysis and Development of The Concept of Human Rights", Message of Thagalayn, vol.3 , No 4, Winter 1998, 61 - 74.

۱۳- پس ممکن است اسلام اصول و مبانی حقوق بشر را قبول نداشته باشد؛ ولی آرای مبتنی بر آن را بپذیرد. م

۱۴- و فرد فکر کند که در اصول و مبانی هم با طرف دیگرش هماهنگی یا نا هماهنگ است.م

15- Jack Donnelly , *Universal Human Rights in Theory and Practice*, (Ithaca : Cornell, 1993).

۱۶- جمله اول، بیانگر یک مطلب صرفاً اخلاقی و حقوقی است؛ ولی جمله دوم، قانونی است و پشتوانه اجرایی دارد. بعضی از حقوق است که مردم دارند ولی ضمانت اجرایی ندارد؛ مثلاً هر کسی حق دارد که از دیگران دروغ نشنود؛ ولی اگر کسی به او دروغ گفت، نمی تواند علیه او اقدام قانونی بکند. بعضی از حقوق شرعی هم در قانون منعکس نمی شود و در جامعه لازم الاجرا نمی گردد؛ مثل حقوقی که در برابرش تکالیف مستحب قرار دارد.م

17- Ronald Dworkin , *Taking Rights Seriously* (Cambridge : Harvard University Press , 1977).

۱۸- یعنی حقوق بشر و وظایف حکومت را در قبال مردم و حقوقی که مردم نسبت به آن دارند، بیان می کند.م

19- Donnelly , 17.

۲۰- به هر حال، بیانیه های رسمی اخیر، بیانگر این است که خود مختاری، حق بشر ایالت هاست. نگاه کنید به:

U. N documents number E / CN. 4 / 1987/ SR. 10, pp.7 (ukraine) and 10 (Cuba) ; ibid , SR. 11, pp.13 (U.S.S.R.)and 14 (Morocco) ; and ibid , SR. 14, p.5 (Argentina) , Cited in Donnelly , p.148 , M.3.

۲۱- درست است که هر دو از شأن انسان سرچشمه می گیرند؛ ولی حقوقی که از شأن سرچشمه می گیرد، برای فرد استحقاق ایجاد می کند و انجامش لازم است و ضمانت اجرایی دارد؛ مثل این که می گوئیم الف نسبت به ب حق دارد. اما تکالیفی که از شأن انسان ناشی می شود؛ برای فرد استحقاق ایجاد نمی کند، قانونی نمی شود و ضمانت اجرایی ندارد؛ مثل این که می گوئیم الف حق دارد ب داشته باشد. ولی اگر تکالیف از حقوق بشر ناشی بشود، الزام آور است.م

22- Donnelly , 51 - 52. The reference to Tabandeh is Sultanhussein Tabanden, *A Muslim Commentary no The Universal Declaration of Human Rights* (London: F.T. Goulding and Company , 1970).

23- see Mahdi Muntazir Qa'im, "Life and libery ," *Message Of Thaqaalayn*, vol.4, No. 1, Spring 1998/1418, 79 - 102.

24- John Rawls, "The Law of peoples" , in Stephen Shute and Susan Hurley , eds., *On Human Rights: The Oxford Amnesty Lectures 1993* (New York: Basic Books , 1993) , 41 - 82.

25- Rawls , 63.

26- This paragraph is modeled on Philip Pettit's explanation of The

defference between Conformity to a rule and Following a rule in his article ,
 "Problem of Rule - Following," in jonathan Dancy and Ernest Sosa, eds. ,A
 Companion to Epistemology, (Oxford: Blackwell, 1992), 388.

۲۷- منظور من از حقوق مردم، یک مفهوم قانونی از حق و عدالت است که در اصول و معیارهای حقوق و رویه بین
 الملل به کار می‌رود.» رالز، ۴۲.

۲۸- چون در طرفداری از حقوق و احترام گذاردن به آن، افراط می‌کنند و متعصبانه می‌گویند؛ حقوق اولویت‌پذیر
 نیستند و همه در یک سطح مساوی می‌باشند.

29- Ronald Beiner , What's The Matter With Liberalism? (Berkely :
 Univesity of Californiapress, 1992), 91.

30- Ibid , 91 - 92.

۳۱- مثلاً وقتی کسی فکری می‌کند که حق دارد دیر سرکار بیاید یا حق دارد هرگونه لباس بپوشد، اصلاً حاضر نیست
 بیندیشد که چه چیزی برای خود یا کشورش «خیر» است و این تعصب، راه هرگونه تفکر و بحث کردن را می‌بندد. اما اگر
 زبان «حقوق» کنارگذاشته شود و از زبان «خیر» استفاده شود، بحث محتوایی شکل می‌گیرد و همه در مورد این که چه کاری
 بهتر است، می‌اندیشند. در زبان حقوق، فرض بر این است که خیر مطلق پشتیبان حقوق است، از این رو حقوق، مطلق به
 حساب می‌آیند.

32- See "Human Rights" by Ann Elizabeth Mayer in John L.E sposito , ed ,
 The Oxford Encyclopedia of The Modern Islamic World (New York: Oxford
 University Press, 1995). 143 - 148. Also see Ann Mayer , Islam and Human
 Righs : Tradition and Poltics (Boulder : 1991).

۳۳- اعمالی از قبیل استبداد، چپاول، فقر و... که در جوامع مسلمان وجود دارد و هر روز قربانی می‌گیرد.

34- As in The essaye on righs in Islam by Tuhami Negra (Tunis) and 'Abdal
 - Aziz Kamil C Cairo and Kuwait) in A. Boudhiba , ed. , The Differnt
 Aspects of Islamic Culture : The Individual and Society in Islam (Paris :
 UNESCO Publishing , 1998).